

ای مه برنج عدالت نطق قرائم توئی
 وری علم رسالت نوره یدانم توئی
 روی گم دایم ز تو هیئت ای شیخدا
 خورکه تو نوی عهد ای دین ایمانم توئی
 من زه آن روز ازل عهد بتو دایم بدان
 عهد شکام ز تو چون عهد ایمانم توئی
 یا علی ای اولین آن حرف قرآن کریم
 تعلیم بسم الله آن سر رحمانم توئی
 یا علی تو بی بنای میثالت کی بود
 تو لاری سایه ای که سایه احسانم توئی
 هر که دار شوق وصل یار محبوب خود
 یاور یار انیس و مونس جانم توئی
 از بخور و کنجی بادیده لطف کرم
 ایله درب شهر علم مصطفی دایم توئی
 از تنم سرگر پیرند بهره مالیات عشق
 گویم ای مالی نباشد چون سلیمانم توئی
 آسمان که کسانت خیمه زد بر روی می
 سایه این آسمان ماه رخسانم توئی
 یا علی در پای علمت موج بر موج دگر
 میزند پیغم بچشم دل که طوفانم توئی

بر طریح میثالت کی زهم سر یا علی
 ایله هستی تو سر هجو هم سامانم توئی
 دیده بگشودم زمان ز نور اهل عیال
 زوینو گردم که دایم دار رضوانم توئی
 بی تو بی نام کی زنده کی همان بود
 مه توئی میمان توئی و آن بحر ایمانم توئی
 جان سپارم در ره تو ای ره دار الخلود
 تو امام هستی آن دره تابانم توئی
 سدا گویند فری از زمان کودکی
 نادمه من بگویند جان جانم توئی
 تحت

باصلاح لفظها الحاح على التواني الكمال

بدر جان بدر جان ^{فراق} صيرة الكون
لخوده لخوده قلب تراز خون
گفتار زيب بافغان ^{جواب} گفتار زيب بافغان

ای بابای بابا = جام سود فدایت
بهراب بهراب کجی بوده این بهرایت
آشوبی آشوبی گردیده در عرایت
گفتار زيب بافغان گفتار زيب بافغان

میسان چه سازم بعدت در این زمان
مخالم مخالم = از جور این جبهان
فراغت فراغت چون آتشی بجانه
گفتار زيب بافغان گفتار زيب بافغان

بن ملجم بن ملجم ردا ز ره شقاوت
شخیر شخیر جفا بر رویه رست
نوشیدی نوشیدی خود جامه شهادت
گفتار زيب بافغان گفتار زيب بافغان

رد صیغی رد صیغی در آسمان نزاری
جبرائیل جبرائیل با شور و غلجاری
شد کشته شد کشته حیدر آن نور باری
گفتار زيب بافغان گفتار زيب بافغان

ای حیدر ای حیدر دل از جهان بُردی
بمالم بمالم مَد را ز غم خمیدی
زاعدا زاعدا با غم چرا بدیدی
گفتار زيب بافغان گفتار زيب بافغان

حسینت حسینت نال در این مصیبت
حسن را حسن را بگر که شد به محبت
درافغان درافغان اسم کلثوم از داغ
گفتار زيب بافغان گفتار زيب بافغان

ایکاشی ایکاشی همراهی بدر جان
می آیم می آیم ای وارث نبیان
فراتی فراتی میگوید ای علیجان
گفتار زيب بافغان گفتار زيب بافغان

X جاور این مرد رضا

نظام الحی الحاج علی الفرائح

چرا کوفه بدام تخم طیده مگر شام عزاداری سیده

در دیوار مسجد شد لرزه چرا شکایت از آن چاری

مگر روز قیامت گشته بر پا که تفتخ صوره ماتمهای سیده

چرا شد خایه حیدر سیدی چرا زینت اندام قد حیدر

حی بنشست و سر در گریان حیدر از روز تخم رنگی پر

یتیمان در غرا و سوز ماتم مگر یاب یتیمان نایدیده

شغفم که بگوئی دل صدائی علی دل از جهان دیگر بر

نزد میرل صبی بام صیت امیر المؤمنین یارب عالم

همانکه حامی شرع صبی است همانکه خلق قرآن مجید

زیغ ابی ملجم دخی دین همانکه عنید ابی العنیده

خادم الحسين الحاج علي الفرائي

اي شهيد محراب
عليان عليان

اي وارث علم ختم النبي درجده كه همچون فداي از
از نيغ اي ملجم بد آئين
كمي باخون خضاب
عليان عليان

روح الامين بهر پيمان تر ز صياد باحال زار مظهر
رويت از جهان حيدر شفيع محر
قلب ديني كه خونا ب
عليان عليان

گشتي تو غرقه خون ز جوار عدل و اندر عيت گشته ملائم
چي بشرد در نور آه عوغا
اكا كه تاياب
عليان عليان

بهرت حبي تو شده برادر
بر سر زنده حسي با اسك چاري
گوئيك بيدر الكون تو جان كساري
بهر طيبي ديني تاب
عليان عليان

چون ز يلبت ديد بقلب محروم و فرقت موه روي منير
گفتا بيدر جان باخونم پر خون
كي چشم رفت خواب
عليان عليان

منزالي بي پرده بي پدر بعد تو ميگردم اسير دور
اي كاشي و هراشت روم برضوان
بيسي حده اصيلاب
عليان عليان

ديده گشا وكي نظر بچشم اندر عيت زار پر ملائم
رغمتي بيدر جهان نما حلام
شه مرام بي تاب
عليان عليان

الخادم الحق الحاج علي الفرائحي
 زد صیحه روح الأمی شده حاجی دین
 روح الأمی اندر بیمار دیدا
 شده کشته در محراب انبیا خدا
 و از کشتی منهدم رکن هدایت
 و از بهره دین حق بیگانه و فدا
 از کینه و جور کبی شده کشته حاجی دین
 چون رفت اندر محراب انبیا کرم
 آن جابین صبر خیر الامم
 آمد بقدر نورش از شمع
 تیغ جفا و این جهان کده بجم
 گفتا ختم النبیین شده کشته حاجی دین

منی بر اندر محراب با فغان
 ز هری اظهار نمود اندر جهان
 ناله زمین در کجا آسمان
 شده وقت شور ماتم شیعیان
 گویند هر دم جینی شده کشته حاجی دین
 عیسی ابن مریم از تخم آن امام
 نالان روز رویش گشت شام
 نوح خلیل الله ز جور کشتام
 در غصه گری دیدند دارند بام
 رفت آن ماهی قریه
 شده کشته حاجی دین

باب یسمان رفته از این جهان
 یار مساکین در جنان شد روان
 دار از جفای قوم سوم حسنا
 کشته آن فخر زمین زمان
 فریاد اهل زمین شده کشته حاجی دین
 شد مجد کوفه ز این ماجرا
 اندر عزا و آه و ماتم کرا
 گویند حسایا با نور فتنی چرا
 گویند عیسی در تخم نوحی مرا
 با قلب زار این شده کشته حاجی دین

زینب کنده ناله رداغ بدر
 گویند بهر اهت مرا خود بدر
 طلوع ازین غصه شده نوحی
 ناله فرای صبح شام و سحر
 بهر علی شده حریفین
 شده کشته حاجی دین